

الغدير

[323] وله: از دوری راه خویشتن کن یادی * آماده ز بهر سفرت کن زادی در راه طلب جو

خفته‌ای غافل * بر خیز که از قافله دور افتادی وله: بر خیز چه خفته رفیقان رفتند *
غافل چه نشسته عزیزان رفتند خندان منشین که جمله یاران عزیز * با سوز دل و دیده گریان
رفتند وله: ای بنده طول امل و حرص و حسد * فردا است که اعضای تو از هم ریزد این سر که
ز باد نخوت امروز پر است * تا چشم زنی بود پر از خاک لحد وله: تا چشم زنی رسیده وقت
سفرت * فردا است که در جهان نماند اثر بر روی زمین خرام و غفلت تاکی * از زیر زمین مگر
نباشد خبرت وله: از وادی معصیت بیا زود گذر * کین مرحله راهست بسی خوف و خطر گوئی که
کنم توبه پس از پیریها * از مرگ جوانان مگرت نیست خبر ؟ وله: سالک هوس عالم بالا نکند *
پابند آلم ز پای دل و ا نکند هر دل که زیاد مرگ معمور شود * حقد و حسد و حرص در اوجا نکند
وله: خواهی نشود گلشن دل چون بیشه * برکن تو نهال حرص را از ریشه بر پای درخت امل و حرص
وحسد * پیوسته زیاد مرگ میزن تیشه وله: ای طالب سیم و کیمیای اصغر * آموز زمن تو کیمیای
اکبر در بوته یاد مرگ خود را بگذاز * تا خاک دلت شود طلای احمر
